

## نگاهی مختصر به اشتباهات جنبش چپ افغانستان

ناصر روستایی

مبهن است که جنبش چپ در افغانستان اشتباهاتی را مرتکب شد، نباید از آن‌ها به سادگی گذشت. هر سوسیالیست متعهد، با بررسی گذشته‌ی جنبش و با پذیرفتن اشتباهات می‌توان گام‌های عملی را در آینده سهل‌تر ساخت. بنابراین در شرایط کنونی و بحرانی این مسوولیت بسا بزرگ بدوش چپی‌های متعهد و مسلح با سلاح مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائوتسه دون است.

در همین چهاردهه جنبش چپ افغانستان نتوانست یک قدرت سیاسی توده‌ای و واحد که حداقل ریگ در کفش دشمن کمونیسم باشد، نداشت. بجای این‌که چپ افغانستان به مسئله ایدئولوژیک بپردازد، مصروف مهمانی‌های سیاسی بود و این مهمانی‌های سیاسی هیچ کمکی برای بررسی مسایل مارکسیستی نکرد و هیچ فرد توده‌ای را آموزش سیاسی نداد. این درماندگی چپی‌ها را روشن‌فکران بورژوا و فرصت‌طلبان به سادگی کنترل کردند و دالر آن‌ها را از مثنی توده‌ی منحرف ساخت.

# جنبش چپ افغانستان

شما یکبار از این کاکا مارکسیست‌ها بپرسید که در همین چهار دهه، مانفستی برای رهایی مردم افغانستان داشتند؟ بنابر نتیجه‌گیری مائو که «تضادها سرچشمه‌ی انقلاب‌های اجتماعی است.» باید بپذیریم که جنبش چپ افغانستان تضادها را که قانون تضاد اساسی‌ترین قانون ماتریالیسم دیالکتیک یا به قول لنین «هسته‌ی دیالکتیک» است، نتوانست حل کند و به تضاد عمده و جهت عمده تضاد، هیچ سازمان مارکسیستی پی نبرد. اکثریت چپی‌های نام‌نهاد به دموکراسی بورژوایی و فاشیسم بورژوایی گور و گم بودند و استراتژی و تاکتیک سیاسی و نظامی خود را نتوانستند مشخص کنند. به قول رفیق مائو «اگر در آشیانه‌ی ببر وارد نشویم، نمی‌توانیم بچه‌ببرها را اسیر کنیم.» شرایط که در بیست سال پسین آماده سربازگیری برای طالبان و جمهوریت پر خون بود، چرا برای جنبش چپ شرایط مناسب نبود؟ اگر واقعا جنبش کارگری رهایی‌بخش است چرا این سازمان‌ها نفوذ فوق‌العاده نداشتند؟ علت این‌که این جنبش در مانده و پراکنده است، هنوز نتوانستند خاص بودن تضاد در شرایط که افغانستان مستعمره

امریکا بود، به‌درستی درک کنند و چیزی را به‌نام مبارزه طبقاتی درک نکردند و به شکل رفرمیستی و دگماتیستی برخورد کردند و در صف متجاوزین و اشغال‌گران قرار گرفتند.

#### اشتباهات

- 1) موقعیت جغرافیایی و سیاسی که افغانستان دارد و رقابت‌های شدید که بین ابر قدرت‌های چین و آمریکا و روسیه قرار داشت و دارد، افغانستان در زمان حاکمیت روس و آمریکا؛ آزادی نیم‌بند که وجود داشت، جنبش چپ نتنها که به نفع توده‌ها استفاده نتوانست بلکه تئوری مارکسیسم را هم نتوانست در میان توده تبلیغ کند، این مسئله باعث شد که توده‌ها از سازمان‌های مارکسیستی فاصله بگیرند و به دامن جنایت‌کاران پناه ببرند.
- 2) طبقات اجتماعی که در افغانستان گره خورده است، دست‌کم در تاریخ معاصرش، همواره مرکز شهرها محور فعالیت‌های انقلابی بوده و نسبت عقب‌ماندگی، وابستگی دهقانان به فئودال‌ها و فاقد روحیه انقلابی روستاها؛ سازمان‌های مارکسیستی نتوانستند روحیه انقلابی را در روستاها تقویت کنند و افراد که اندکی با مارکسیسم آشنایی داشتند از رده مبارزه خارج شدند و به زندگی شخصی‌شان پرداختند.
- 3) ناتوانی سازمان‌های مارکسیستی در درک و سازگاری با پویه‌های درونی طبقات افغانستان.
- 4) مواضع جنبش چپ و وابستگی سیاسی، ایدئولوژیکی و در نتیجه عملی برخی از سازمان‌های مارکسیستی به قطب‌های کمونیسم جهانی (نسخه‌های انقلاب اکتبر 1917 شوروی و انقلاب 1949 دموکراتیک نوین چین)، هم آنها را از درک نیازهای واقعی جامعه خود بازمی‌داشت و هم در جامعه‌ای که طی چند قرن از نفوذ و دخالت بیگانگان در رنج بود، منزوی می‌کرد.
- 5) «فقر فلسفه؛ درک سازمان‌های مارکسیستی از مارکسیسم جزم‌اندیشانه، قالبی و همراه با الگوبرداری ساده‌اندیشانه از روایت‌های دیگران از مارکسیسم بود و در میان این سازمان‌ها، تفکر خلاقانه و شناخت عمیق شرایط کمتر به چشم می‌خورد.» این‌جا بود که اکثریت سازمان‌های جنبش چپ به ورطه اپورتونیسم و دگماتیسم در غلتیدند و از اصول عام مارکسیسم فاصله گرفتند. هیچ سازمان چپی شرایط انقلاب در کشور را درک نکرد و بین‌هم افتادند و اتهامات گاهی درست و گاهی هم نادرست را نثار هم‌دیگر کردند.
- 6) در بیست سال پسین با وجود قرار گرفتن افغانستان از نظر فقر اجتماعی و اقتصادی و حاکمیت بیست ساله‌ی دالر، تأثیر عمیقی بر تحلیل مارکسیست‌ها بر اوضاع اشغال شده داشت و جنبش چپ درگیر مسایل عادی چون مبارزه سیاسی به جای مبارزه طبقاتی، و بیشتر مصروف بعد اقتصادی بودند نه ترویج تئوری مارکسیسم در میان توده‌ها.
- 7) منم‌گرایی، ابرمارکسیست شمردن، توهم‌زدگی، عدم آشنایی با زبان توده‌ها، عدم انتقادپذیری از سوی رفقای روستایی، نبود تحمل و مدارا میان مارکسیست‌ها در جامعه استبدادزده، جناح‌بندی‌ها و اختلاف‌ها و رقابت‌های شخصی و گروهی و... عواملی بود که جنبش چپ نتوانست به آنها رسیدگی کند و در نتیجه از تماس با توده‌ها محروم شد.
- 8) ضعف تئوریک؛ بسیاری از گروه‌های مارکسیستی یا اهمیت چندانی برای تئوری مبارزه قائل نبودند یا به واسطه عمل‌گرایی و محدودیت‌های ناشی از آن، قادر به پرداختن به آن نمی‌شدند و در نتیجه گویی در تاریکی گام برمی‌داشتند.
- 9) «با آنکه اساس نظریه سیاسی مارکسیسم بر مبارزه طبقاتی و سازماندهی و بسیج طبقه کارگر و توده‌ها استوار است، جنبش چپ در عرصه ایجاد ارتباط و جلب طبقه کارگر و توده‌ها ناکام ماندند.»

راه حل

بنابراین، جنبش چپ افغانستان برای احیای دوباره‌اش، باید انتقاد صریح از گذشته‌اش، مبارزه جدی برای رهایی زحمت‌کشان، گذشته از اختلافات تئوریک با یک تئوری واحد، مبارزه‌ی پیگیر نظری و عملی با بهره‌کشی انسان از انسان، مبارزه‌ی پیگیر نظری و عملی با هر نوع تبعیض (جنسیتی، زبانی، قومی، دینی، عقیدتی و...)، ایجاد یک جبهه‌متحد ملی که مشمول همه سازمان‌های مارکسیستی فعال با درک شرایط و اوضاع انقلاب و بحران کنونی و ایجاد یک جنبش کارگری که به یک الترناتیف منجر شود؛ می‌تواند یک راهکار و برون رفت برای جنبش چپ افغانستان باشد.